

چه کسی زبان کلاغ ها را بلد است؟

ماه خرداد رسید. یاشار سرگرم گذراندن امتحان های آخر سال بود. یک روز به اولدوز گفت: دیروز دو تا کلاغ دیدم که دور و بر مدرسه می پلکیدند.

اولدوز از جا جست و گفت: خوب، بعدش؟

یاشار گفت: بعدش من رفتم به کلاس. امتحان حساب داشتیم. وقتی بیرون آمدم، دیدم نیستند.

اولدوز یواش نشست سر جاش. یاشار گفت: غصه نخور، اگر کلاغ های ما بوده باشند، برمی گردند.

اولدوز گفت: حرف زدید؟

یاشار گفت: فرصت نشد. تازه، من که زبان کلاغ ها را بلد نیستم.

اولدوز گفت: حتماً بلدی.

یاشار گفت: تو از کجا می دانی؟

اولدوز گفت: برای این که مهربان هستی، برای این که دل پاکی داری، برای این که همه چیز را برای خودت نمی خواهی، برای این که مثل زن بابا نیستی.

یاشار گفت: این ها را از کجا یاد گرفته ای؟

اولدوز گفت: همه ی بچه های خوب زبان کلاغ ها را بلدند. ننه کلاغه می گفت. من که از خودم در نمی آرم.

یاشار از این خبر شاد شد. از خوشحالی دست اولدوز را وسط دو دستش گرفت و فشرد و گفت: هیچ نمی دانم چطور شد که آن روز توانستم با «آقا کلاغه» حرف بزنم. هیچ یادم نیست.

منبع: قصه های صمد بهرنگی: کتاب اول جلد اول مجموعه قصه ها
(ناشر: کتاب ارزان ۱۹۹۸) چاپ اول
بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.javaan.net/nashr.htm>

ایمیل: yasharazarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۴